



بانوصفری از زبان طاهره خرسندی

مهمان نواز و دست و دل باز بود

از پانزده سالگی شاگردی اش را کردم. خیلی چیزها از او آموختم. یکی از آن ها روحیه دست و دل بازی اش بود. هیچ وقت به کسی حسادت نمی کرد و همیشه مهربان و متبسم بود. خیلی اهل سفر بود. هر سفری که می رفت برای شاگردانش به خصوص آن هایی که نزدیکی بیشتری با او داشتند، سوغاتی می آورد. در خانه اش هم باز بود و خیلی از دخترهای مجرد شب هایی که همسرش در مشهد نبود، در خانه اش می خوابیدند که حتی به هفته ها می کشید و باروی خوش همه امکانات خانه اش را در اختیار آن ها می گذاشت.

مؤسس اولین حوزه علمیه مشهد

از نگاه منصوره حاجی مجاور

گدای ساواک همیشه مراقبش بود

حاج خانم هیچ وقت از باورهایش پا پس نکشید. خوب یادم هست که یواشکی شروع به تدریس رساله امام خمینی (ره) در حوزه کرد. خیلی زود لورفت و تحت تعقیب قرار گرفت. از آن پس ساواک پیرمردی را جلوی عصمتیه گذاشته بود که گدایی می کرد. همه هم فکر می کردیم واقعا نیازمند است. اما حاج خانم در یکی از جلسات گفت حواستان باشد این گدا مأمور ساواک و مأمور تعقیب من است.

حاج خانم از دید فاطمه برادران

زن مؤمن و شیک پوشی بود

از همان سال های اول که پرباری روضه هایش در مشهد پیچید، شاگردش شدم. همیشه می دیدم که با سخنوری خوب و اطلاعات بالا چطور دختران جوان را جذب می کند. حرفش به آن ها هم این بود که آدم می تواند مؤمن باشد، خدایست و خداترس باشد و خوب زندگی کند. زندگی خوب او هم در رابطه خوب با همسر و خانواده خلاصه می شد؛ در مرتب لباس پوشیدن و خوب برخورد کردن با دیگران. اکثر اوقات هم لباس هایش را ست می کرد تا مرتب و شیک سرکلاس ها حاضر شود.

رایگان بود. خواهرم می گفت: به اندازه کافی داریم. پس پول دیگران را وارد زندگی ام نمی کنم، می خواهم برای خدا رایگان کار کنم. حتی دورانی هم که بخش شبانه روزی حوزه علمیه عصمتیه را راه انداخت و از شهرستان ها طلبه قبول می کرد، به آن ها مکان و غذا را رایگان می داد و حتی اگر می توانست لوازم خواندن و نوشتنشان را هم بدون گرفتن پول در اختیارشان می گذاشت. شاید باورتان نشود بارها دیده بودم که خودش برای این طلبه ها غذا درست می کرد.

از دست ساواک داخل کمد قایم می کردند

شهر بانوزن شجاعی بود و مخالف شورش. خیلی هم مقید به داشتن اخلاق بود و می گفت من حرف حق را از دشمن قبول می کنم، ولی ناحق را از دوست هم نمی پذیرم. با همین اعتقاد به جای سروصدا، در کلاس های درسش، یواشکی درباره انقلاب می گفت تا شاگردانش از اوضاع روز آگاه شوند، اما ساواک متوجه تبلیغات انقلابی او شده بود. حتی یک روز مأمور فرستاده بودند تا حاج خانم را دستگیر کنند، اما او باز رنگی خانم قدسی که با او زندگی می کرد، نجات پیدا کرد. آن زمان خانم قدسی در خانه حاج خانم کمدی ساخته بود و جلویش را پر از چمدان و خرت و پرت کرده بود. هر وقت ساواک وارد خانه می شد او را داخل کمد پنهان می کرد. حتی چندین جعبه نوار حاج خانم را هم در زیر زمین عصمتیه چنان جاسازی کرده بود که همیشه می گفت عقل ساواک که چه عرض کنم، عقل جن هم نمی رسد که جعبه های نوار کجاست. این ۲۵ جعبه درست سال ۸۳، زمانی که ساختمان عصمتیه به خاطر در طرح بودن در فلکه آب خراب شد، بایبل بولدور از زیر زمین درآمد.

حاشیه های بعد از مرگ

خواهرم شهر بانو سال های زیادی آن هم به صورت رایگان در مشهددز حمت کشید. سوادش هم بالا بود و آیت... خونی در جه اجتهاد گرفته بود. سال های آخر عمرش مثل هر کسی دیگری مریض شد اما تا توانست جلسات دعای ندبه جمعه هایش را تعطیل نکرد. در همان روزهای بداحوالی یک شب به من زنگ زد. من هم تنها بودم و برایش شعر خواندم: تنها منم، تنها منم، تنها تومی خواهی مرا این همه رسوایی ام و... شعرم هنوز تمام نشده بود که قطع کرد. درست شب تولد امام زمان (عج) بود. صبحش خبر دادند که سکنه مغزی کرده است. ۴۱ روز در بیمارستان قائم (عج) بستری اش کردند و در هشتاد و چهار سالگی فوت کرد. وصیت کرده بود تا در جای مناسبی در حرم مطهر امام رضا (ع) دفنش کنند، اما نشد. حتی چند صد میلیون تومان پول خواستند تا او را در حرم امام رضا (ع) دفن کنند. این شد که باز هم به وصیت خودش باز حمت زیادی تابوتش را از حرم گرفتیم و به قم بردیم. در قم هم در آرامستان شیخان که متعلق به علماست و در حرم حضرت معصومه (ع) است به خاک سپردیمش.

خواندن روضه در منزل خانم حسامی دیدم. روضه که تمام شد خانم ها خواستند تا جلسات ادامه پیدا کند. بانوصفری هم در جوابشان گفت: «من این جاسافرم، اما اگر خانه بزرگی باشد حاضرم به زنان آموزش بدهم». به خانه که رفتم، حرفش را به پدرم گفتم. مرحوم هم بدون چون و چرا قبول کرد و گفت: به این روضه خوان بگویند خانه ما باشی اتاق در بست در اختیار اوست. ماه رمضان آن سال خانم صفری در مشهد ماند و هر روز صبح برای زنان مقابله (خواندن قرآن) و روضه برگزار کرد. حتی مراسم احیاء هم برپا کرد. مراسمی که بیش از ۴۰۰ زن پای درسش می نشستند. با همین روضه و قرآن خواندن هایش در رمضان بود که بین مشهدی هامعروف شد و نامش به گوش مراجع شهر رسید.

خانه اجاره ای آغاز کلاس های حوزه

خواهر بانوصفری ادامه می دهد: در دوماه حضورش در مشهد طرفداران زیادی پیدا کرده بود. دیگر نمی توانست بماند، به تهران برگشت. همسرش با این شرط که باید نزدیک خانه خواهرت باشی، اجازه داده بود که چند سال در همسایگی منزل ما خانه اجاره کند. دوباره به مشهد برگشت و در سرشور خانه ای اجاره کرد. دو الی سه روز در هفته در خانه اش روضه می گرفت و به ۳ الی ۴ نفر درس می داد. من هم با دو پیچه به کمکش می رفتم. البته خودش علاوه بر این دوره هادر مشهد پای درس آیت... میلانی و آیت... قمی هم می نشست. یک سال گذشت و خانم ها در خواست کردند تا آموزش ها عمومی شود. دست تنها بود و قبول نمی کرد. آن زمان خانم طاهایی که سواد بالایی داشت و هر چند وقت یک بار پای درس خواهرم می نشست، اعلام آمادگی کرد که در صورت عمومی شدن کلاس ها کمک خواهد کرد. این طور شد که شهر بانو قبول کرد تا به علاقمندان، درس های حوزه را آموزش بدهد. دو سال در خانه اش کار کرد. استقبال از کلاس ها به گوش آیت... قمی رسید و راه اندازی حوزه آغاز شد.

نام حوزه ر در عصمتیه گذاشتند

فاطمه خاتمی تعریف می کند: بانوصفری، همسایه و دوستم بود. همیشه می گفت فاطمه، مادر جان توهنوز ازدواج نکرده ای، پدرت هم سخت گیر نیست، پس می توانی به من کمک کنی. به خاطر همین بیشتر جاها همراهش بودم. یک روز گفت: آقای قمی پیشنهاد راه اندازی حوزه علمیه زنان را داده و خودش هم مکانی برای آن تعیین کرده است. بیا باهم برویم ببینیم! دو نفری به منزل آیت... رفتم، پسر کوچکش احمد همراهمان آمد و تکیه «میرا جانی» در کوچه میر علم خان را نشان داد. حاج خانم هم پسندید و قبول کرد و نامش را «عصمتیه» گذاشتند. همه این ها در سال های ۳۷ تا ۳۸ رخ داد. دو سال «عصمتیه» در این مکان فعال بود که آیت... قمی پیشنهاد جابجایی اش را داد. خودش «حسینیه بزازها» در فلکه آب را برای خانم صفری گرفته بود. سال ۱۳۴۰ به این مکان رفتیم. بعد از مدتی با کمک چند خیر آنجا را نوسازی کردیم. خانم دکتر شامویشتر اوقات در جلسات حاج خانم شرکت می کرد و به دلیل همین شناخت بخش عمده هزینه های ساخت را داد. البته آقای یغمایی هم خیلی کمک کرد. بنای جدید با چند در بند مغازه، برای کسب درآمد حوزه، ساخته شد که تا سال ۸۳ فعال بود. حتی حاج خانم پشت همین مکان برای خودش خانه خرید تا به راحتی بتواند رفت و آمد کند.

دهه خدمت رایگان

بانوصفری بچه دار نمی شد، همسرش هم راننده بود. هر چند وقت یک بار می آمد. بانو، خودش را وقف حوزه «علمیه عصمتیه» کرده بود. شب و روز نداشت. روز ها که به شاگردانش درس می داد و مدیریت می کرد. بعد از ظهر هم می نشست پای نوشتن کتاب و جزوه برای آن ها. خواهر بانوصفری با اشاره به این موضوع می افزاید: حتی در زمان هایی شاگردانش را در گروه های سه چهار نفره نزدایت... میلانی می برد تا از آن ها امتحان بگیرند و نمره بدهند. جالب اینکه همیشه قوی هستند و میلانی می گفت: شاگردان شما همیشه قوی هستند و سطحشان بالاست. با همه این زحمت ها حتی یک ریال هم از مردم نگرفت و اگر برای خواندن روضه هم جایی دعوت می شد،

می گفت من حرف حق را از دشمن قبول می کنم، ولی ناحق را از دوست هم نمی پذیرم

